

الله أكبر  
الحمد لله  
الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لولا  
أن هدانا الله



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه‌ی دکتری رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی

**مقایسه‌ی تحلیلی نگرش و سلوک مولانا و کارلوس کاستاندا**

استاد راهنما :

دکتر محمدرضا نصر اصفهانی

استادان مشاور :

دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد

دکتر طاهره خوشحال

پژوهشگر :

لیلا میرمجربیان

خرداد ماه 1392

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات  
و نوآوری‌های ناشی از تحقیق موضوع این پایان‌نامه  
متعلق به دانشگاه اصفهان است



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه ادبیات







پایان نامه دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی

خانم لیلا میرمجربیان

تحت عنوان:

مقایسه‌ی تحلیلی نگرش و سلوک مولانا و کارلوس کاستاندا

در تاریخ ۱۳۹۲/۳/۱۳ توسط هیأت داوران زیر بررسی و با درجه‌ی شماره... به تصویب نهایی رسید.

	با مرتبه‌ی علمی استادیار	دکتر محمدرضا نصرافشانی	۱- استاد راهنمای پایان نامه
	با مرتبه‌ی علمی دانشیار	دکتر طاهره خوشحال	۲- استاد مشاور پایان نامه
	با مرتبه‌ی علمی استاد	دکتر علی اصغر میرزاعری فرد	۳- استاد مشاور پایان نامه
	با مرتبه‌ی علمی دانشیار	دکتر محمود براتی	۴- استاد داور داخل گروه
	با مرتبه‌ی علمی استاد	دکتر سیدمهدی نوریان	۵- استاد داور داخل گروه
	با مرتبه‌ی علمی استاد	دکتر تقی پورنامداریان	۶- استاد داور خارج از گروه

امضا مدیر گروه

معه ودا  
.

تورا ریاس که در ایارتی برتقالده می در راه علام و آم و خدن، به تملیکن زنگاکیم را سکا مال بنشم

پروردگارا

تورا ریاس که بژولینای تاراه عشق و علام را به برانجامی نیکو برسانم

قدردانی و اشکر خالصام را

ارزانی وجود پر همدار استادان بزرگوارم دکترمجه در ضانف مرا صنفه ما فی، دکترمیلن عاصمیر مر میربا قمری فهدو کو ترمطاحره نوشحال کفخم که بار اهنه ما این و حامی بستی صبریه مانه -

شان، در ادر سایه علی پتعمیر شان یاری رسانند تا به این همم نال آیم ضمر خداوند برای این عزیزان به ترمیلن ما مرئلت دارم.

تقدیرم به ماه آرمازم

پدرم

که با پشتیبانی و ارتقا بخش در زندگی به من درس پیداری و ایشا آموخت

تقدیرم به خورشید تابانم

مادرم

که با محبت بی‌خ‌ناشانه زندگی به من درس گذشت و مهر و عشق آموخت

تقدیرم به نیلوفر و کبر و جودم

خواهرم

که با حمایت و یاری صبر و لاش، در زندگی هم‌پیمان و همت را جاری ساخت

تقدیرم به یکنه در آستان قدم

پسر مرم

که با هر برافروغ بدن نامی عشق تامله را در دیای بیکرانمه مهر باقی اش غرق ساخت

## چکیده

نوشتار حاضر پژوهشی است تحلیلی \_ توصیفی درباره آثار و آموزه‌های عرفانی «مولانا جلال الدین محمد بلخی»، بزرگ مرد عرفان اسلامی و «کارلوس کاستاندا»؛ متفکر مردم‌شناس و نظریه پرداز عرفان تجربی ناحیه مکزیک و آمریکای لاتین که مطالعات و تجربیات خود را درباره تعالیم عرفانی استادش «دون خوان» و چگونگی سیر و سلوک او شرح می‌دهد. «دون خوان» طیب سرخپوستی است که با تکیه بر معرفت شهودی، جهان‌های لایه لایه زندگی را به شرح باز می‌نماید و چگونگی وصول آدمی را به کمالات و کرامات از طریق تکیه بر کار مداوم، ریاضت، تمرکز، خودشناسی، استفاده از تقابل شخصیت‌های اجتماعی و نظایر آن بیان می‌کند. او معرفت و عشق را به منزله آتشی درونی می‌ستاید، آتشی که موجب می‌شود تا انسان‌ها، جهان‌های باطنی خود را یکی پس از دیگری پس پشت اندازند و صاحب اسرار و کرامات متعالی شوند.

این تجربیات که مجموعه‌ای است از تعالیم عرفانی حلقه‌ای از سرخپوستان «یاکی» بازمانده قوم «تولتک»؛ در دوازده کتاب فراهم آمده است. نگارنده می‌کوشد تا با معرفی شخصیت و مشرب فکری و عملی «کاستاندا» و تطبیق آن با آموزه‌ها و اندیشه‌های عرفانی «مولانا» به نقاط تشابه و تفارق این دو جهان‌بینی بپردازد.

کلید واژه‌ها: مولانا، کارلوس کاستاندا، دون خوان، عرفان سرخپوستی، شمنیسم.

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	فصل اول کلیات
1-1	تبیین مسأله پژوهشی
2-1	عرفان، گنوستیسیزم و میستیسیزم
3-1	شمنیسم یا ساحری
4-1	ساحری، تجربه ساحتی از معرفت و شهود
5-1	تولتک‌ها و شمنیسم
6-1	ادبیات و حوزه‌های تطبیق
7-1	ادبیات تطبیقی
8-1	روش‌های تحقیق در دانش‌های تطبیقی
9-1	کارلوس کاستاندا
10-1	آموزه‌ها و اندیشه‌های معرفتی کارلوس کاستاندا
11-1	معرفت و ارتباط آن با عالم معنا در تفکرات امروز و ارتباط آن با کارلوس کاستاندا
12-1	رویکردهای متفاوت درباره اندیشه و دیدگاه‌های کاستاندا
13-1	اهداف
14-1	فرضیات و پرسش‌ها
15-1	پیشینه تحقیق
16-1	شیوه مولانا و کاستاندا در طرح اندیشه‌ها



## فصل دوم انسان

- 1-2 انسان و نور از منظر دون خوان و کارلوس کاستاندا ..... 33
- 2-2 تشریح دون خوان از شکل تخم‌مرغی انسان و نوار فیوضات بشری ..... 35
- 3-2 انسان و نور از منظر مولانا جلال الدین محمد بلخی ..... 49
- 4-2 تطبیق آراء و اندیشه‌های کاستاندا و مولانا در مبحث انسان و نور ..... 58
- 5-2 انسان و آگاهی از منظر دون خوان و کاستاندا ..... 60
- 6-2 انسان و آگاهی از منظر مولانا جلال الدین محمد بلخی ..... 63
- 7-2 تطبیق آراء و اندیشه‌های کاستاندا و مولانا دربارهٔ انسان و آگاهی ..... 68
- 8-2 دیدگاه دون خوان دربارهٔ دو سوی راست و چپ انسان، تونال و ناوال ..... 70
- 9-2 دو بُعد بودن انسان از منظر مولانا جلال الدین محمد بلخی ..... 82
- 10-2 تطبیق آراء و اندیشه‌های کاستاندا و مولانا دربارهٔ دو سوی انسان (دو سویه بودن انسان) ..... 96
- 11-2 انسان و پیوندگاه، در دیدگاه کارلوس کاستاندا ..... 97
- 12-2 دل و مشابهت با پیوندگاه از منظر مولانا ..... 111
- 13-2 تطبیق آراء و اندیشهٔ کارلوس کاستاندا و مولانا در موضوع پیوندگاه و دل و نقش آن در تحول انسان ..... 121
- 14-2 نهایت مراتب وجودی انسان از دیدگاه کاستاندا ..... 125
- 15-2 مراتب انسان و نهایت آن از منظر مولانا ..... 132
- 16-2 تطبیق آراء کاستاندا و مولانا دربارهٔ مراتب وجودی انسان ..... 143

## فصل سوم معرفت و عرفان

- 1-3 معرفت، بینش و ابزارهای درک و شناخت در طریقت کارلوس کاستاندا ..... 146
- 2-3 ادراک و معرفت از منظر کاستاندا ..... 149
- 3-3 نظام شناختی دون خوان و کارلوس کاستاندا ..... 156
- 4-3 مرد معرفت طریقت دون خوان ..... 160
- 5-3 حماقت ساختگی یا جنون اختیاری ..... 165
- 6-3 هدف ساحری، رسیدن به مرحله معرفت خاموش ..... 167
- 7-3 نقش اراده، در میان انواع دقت در راه معرفت ..... 168
- 8-3 نقش قصد در راه معرفت ..... 173
- 9-3 نقش اقتدار شخصی در رسیدن به معرفت ..... 177
- 10-3 خرامش اقتدار، تمرین دست یافتن به اقتدار ..... 186
- 11-3 عقاب و فیوضات عقاب ..... 188
- 12-3 فیوضات برگزیده و دستیابی به انواع دقت در راه معرفت از منظر کاستاندا ..... 191
- 13-3 معرفت، بینش و ابزارهای درک و شناخت در اندیشه مولانا ..... 201
- 14-3 عقل، ابزار شناخت و معرفت و تعالی انسان در نظر مولانا ..... 205
- 15-3 تطبیق اندیشه‌های مولانا و کاستاندا در رسیدن به معرفت ..... 210
- 16-3 انواع آگاهی و ابزار رسیدن بدان در آموزه‌های کارلوس کاستاندا ..... 212
- 17-3 مراتب سه‌گانه آگاهی از منظر مولانا ..... 224
- 18-3 تطبیق آراء و اندیشه‌های مولانا و کاستاندا در مراتب آگاهی ..... 226

عنوان	صفحه
19-3 ویژگی‌های اخلاقی _ عرفانی سالک در دیدگاه دون خوان	227.....
1-19-3 ترک منیت، خودبزرگ‌بینی و تعلق به ماسوی الله	227.....
20-3 هنر کمین و شکارکردن	228.....
21-3 گفتگوی درونی	229.....
22-3 حرکات جادویی	231.....
23-3 رؤیا و رؤیا دیدن	232.....
24-3 گیاهان توهم‌زا و اقتدار، ابزاری برای درک واقعیت غیرعادی	251.....
25-3 ویژگی‌های اخلاقی _ عرفانی سالک در نظر مولانا	254.....
1-25-3 ترک منیت، خودبزرگ‌بینی و تعلق به ما سوی الله	254.....
26-3 صمت و خاموشی در اعتقاد مولانا	258.....
27-3 خواب و رؤیا برای صوفیان طریقت مولانا	259.....
28-3 تطبیق آراء و اندیشه‌های مولانا و کاستاندا در زمینه ویژگی‌های مشترک اخلاقی _ عرفانی	262.....
29-3 برگزیدن راه دل در مسیر عرفان از منظر دون خوان	264.....
30-3 اندیشه، معرفت و ادراک در جنب بینش از راه کشف و شهود در باور مولانا	266.....
31-3 تطبیق آراء و اندیشه‌های مولانا و کاستاندا در گزینش راه دل	270.....
32-3 پیر، مرشد و ناوال در طریقت دون خوان	271.....
33-3 اهمیت و ارزش پیر و مرشد در طریقت مولانا	273.....
34-3 تطبیق آراء و اندیشه‌های مولانا و کاستاندا در ضرورت همراهی پیر و مرشد طریقت	276.....

عنوان	صفحه
35-3 هدف واقعی معرفت شمن‌گرایانهٔ دون خوان .....	276
36-3 شکستن مانع ادراک و پریدن به ورطه و درک دنیایی ناشناخته .....	284
37-3 سیر تکاملی و تعالی روح انسان در اندیشهٔ مولانا .....	285
38-3 تطبیق آراء و اندیشه‌های مولانا و کاستاندا در تبیین سیر تکاملی روح انسان .....	290
<b>فصل چهارم جهان، خدا و مرگ اندیشی</b>	
1-4 جهان از منظر کارلوس کاستاندا و دون خوان .....	291
2-4 جهان و انواع آن در اندیشهٔ مولانا .....	296
3-4 تطبیق آراء و اندیشه‌های مولانا و کاستاندا دربارهٔ جهان .....	300
4-4 باور خداوند در دیدگاه کاستاندا .....	301
5-4 خداوند در باور و اندیشهٔ مولانا .....	303
6-4 تطبیق آراء و اندیشه‌های مولانا و کاستاندا در باور به خداوندی یگانه .....	306
7-4 نگاه کاستاندا به مرگ .....	307
8-4 همراهی سالکان با مرگ و دستیابی به مرگ ارادی .....	309
9-4 مرگ از منظر مولانا .....	310
10-4 تطبیق آراء و اندیشه‌های مولانا و کاستاندا دربارهٔ مرگ .....	313
11-4 نتیجه‌گیری .....	314
منابع و مأخذ .....	318

## پیشگفتار

از آنجا که ادبیات تطبیقی به بررسی و تحلیل مشابهت‌ها و تفاوت‌های ادبیات ملت‌ها می‌پردازد و موضوع اصلی آن مطالعه روابط ادبیات مختلف با یکدیگر است. این پژوهش می‌کوشد تا در حوزه‌های بنیادین معرفت‌شناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و تربیت عارفانه و سیوروت و تکامل، به تحلیل و تطبیق اندیشه‌ها و افکار «مولانا جلال الدین محمد بلخی» و «کارلوس کاستاندا» بپردازد. زیرا ادبیات تطبیقی که شیوه‌ای نو در شناخت فرهنگ و اندیشه و هنر ملت‌ها است، این اجازه را می‌دهد تا به مطالعه ارتباط بین دو فرهنگ عرفان اسلامی و عرفان سرخپوستی با تکیه بر آثار دو اندیشمند برتر هر کدام یعنی «مولانا» و «کاستاندا» که هر یک نماینده و الگوی فرهنگ ناب مردم خویش هستند، پرداخته شود.

در این تحقیق برای بررسی مشابهت‌ها و تجانس‌های همگون میان آموزه‌های «مولانا» و «کاستاندا» از روش خاص هم‌زمانی در ادبیات تطبیقی استفاده شده است. روش هم‌زمانی، روشی است که به نگارنده این امکان را می‌دهد که دو اثر هنری از دو ملیت متفاوت را از لحاظ محتوا و درون‌مایه فرهنگی \_ عقیدتی بررسی و تحلیل کند؛ بنابراین روش مضمون‌شناسانه اصل اساسی در نظر گرفته شده، در این پژوهش است. به عبارت دیگر روش تحقیق در این رساله بر طبق روش‌های محتوا محور قرار گرفته که به صورتی کاملاً مضمون‌شناسانه بر محتوای اثر و القائات محتوایی آن تأکید دارد و به مطالعه و بررسی و نقد آنها می‌پردازد.

به بیانی دیگر بر طبق طبق‌بندی مکتب‌های ادبیات تطبیقی به مکتب فرانسوی و آمریکایی، این پژوهش بر اساس مکتب آمریکایی پایه‌ریزی شده است که بر خلاف مکتب فرانسوی، تأکید آن بر روابط تأثیر و تأثر نیست، بلکه بر توارد، تشابه و حتی اختلاف و تفاوت تکیه دارد. بنابراین در این تحقیق بیشتر مضامین و سبک‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد و رویکرد مطالعاتی آن نیز، فراتاریخی است.

بدین ترتیب با تکیه بر روش هم‌زمانی و محتوا محور، نگارنده می‌کوشد تا از میان نظریه‌ها و رویکردهای مختلف ادبیات تطبیقی، به تعدادی از اصلی‌ترین‌ها که درباره تحلیل آثار این دو اندیشمند، قابل بررسی است، پاسخ داده شود.

«کارلوس کاستاندا» یکی از بنیانگذاران جنبش فکری عصر جدید نام گرفته و آثارش در شمار بهترین آثار مردم‌شناسی، شناخته شده است. وی در دوازده کتاب خود به ترتیب مدعی بیان سیر منزلگاه‌هایی است که نشأت گرفته از جذبه، کشف و مکاشفه درونی است و اینچنین می‌کوشد تا سیر صعودی انسان عادی را در طی طریق به سوی بیکرانگی به کمک ابزار و شگردهای خاص و در نتیجه کشف دنیا‌های دیگرگون، به تصویر کشد.

تمام تلاش او در جنب چنین آموزه‌هایی، در گرو داشتن پیر و مرشد طریقتی است که با پیوند با فیوضات الوهی، سالکان را بدان سو رهنمون است. وی درصدد است تا این آموزه‌های عرفانی را با اصطلاحات خاص بومیان سرخپوست، توضیح و تشریح کند. لذا از

واژه‌های خاصی مانند: «تونال»<sup>1</sup>، «ناوال»<sup>2</sup>، «پیوندگاه»<sup>3</sup>، «فیوضات عقاب»<sup>4</sup> و ساحری<sup>5</sup> استفاده می‌کند تا به تبیین هر چه بهتر نگرش و آیین ساحری تولتک، شمنان کهن مکزیک بپردازد.

نگارنده سعی دارد تا در پایان به موارد زیر به عنوان نظریه‌ها و رویکردهای اساسی ادبیات تطبیقی، که بررسی و تحلیل این پژوهش بر اساس آن صورت گرفته، پاسخ دهد:

1. آیا آیین و نگرش فلسفی \_ عرفانی، عمده‌ترین درون‌مایه افکار آنان است؟
2. آیا درون‌مایه کار آنها با مقوله مهاجرت هم به معنای مهاجرت درونی و هم به معنای مهاجرت کشور به کشور مطرح است یا خیر؟
3. تغییر منطقه و محیط اجتماعی و اختلاط زبانی چقدر در آثار آنان دیده می‌شود؟
4. اگر برای هر اثر سه جهان: آفریننده، متن و خواننده وجود داشته باشد، در ادبیات تطبیقی، خواننده برای دو یا چند اثر تطبیقی یکسان است؛ حال تفاوت جهان آفریننده و متن چه می‌شود؟
5. آثار مورد مطالعه به منزله متن باز، مورد بررسی قرار می‌گیرد یا بسته؟ یا به عبارت دیگر ما در مطالعه تطبیقی ادبیات ملل با متون باز چه می‌کنیم؟
6. دست‌مایه ادبیات تطبیقی بیشتر جنبه‌های بیرونی ادبیات است یا درونی؟ چرا؟
7. آیا اصطلاح ادبیات جهان که نخست بار توسط «گوته» در فرهنگ اروپایی طرح شد، می‌تواند مفهومی واحد در پنج قاره باشد؟
8. بر اساس گفته «گوته» هیچ ملتی مایل نیست فردیت خود را رها کند، آیا در ادبیات تطبیقی، آرمان‌های فردی پررنگ‌تر می‌شود یا کم‌رنگ‌تر؟
9. مطالعات تطبیقی، ملیت‌گرایی را کاهش می‌دهد یا رشد؟ چرا؟
10. نقش فرهنگ عامه و قوم‌گرایی در ادبیات تطبیقی چیست؟

---

<sup>1</sup>. تونال: سوپه راست انسان، انسان اجتماعی و سازمان دهنده دنیاست. تونال همه آن چیزهایی است که ما هستیم و می‌دانیم و دنیای ما را تشکیل می‌دهد.

<sup>2</sup>. ناوال: سوپه چپ انسان، قسمتی از ما انسان‌ها است که به هیچ رو با آن سر و کار نداریم و هیچ بیانی، کلمه‌ای و شناختی از آن نداریم.

<sup>3</sup>. مفهومی معادل «من متعالی» و «ناظر غیبی». پیر و مرشد عرفان سرخپوستی.

<sup>4</sup>. نقطه‌ای درخشان در جسم فروزان و پبله درخشان آدمی که محل درک و آگاهی است.

<sup>5</sup>. فیوضات عقاب: تنها مقوله‌ای که در نظام شناختی عرفان سرخپوستی، از حقیقت برخوردار است، انرژی سیال و در جریان و در عین حال تغییرناپذیر و جاودانه، فیوضات عقاب است که معادل فیض الهی به شمار می‌آید.

<sup>6</sup>. ساحری: توانایی استفاده از میدان‌های انرژی که با درک و مشاهده دنیای روزمره‌ای که می‌شناسیم، مصرف نمی‌شود. وضعیتی از آگاهی است. توانایی درک و مشاهده چیزهایی است که دریافت معمولی ما قادر به درک و مشاهده آن نیست.

## 11. نظریه اصلی تطبیق این دو اثر، هنر برای هنر است یا هنر برای انسان است؟

اساس بررسی و نقد اندیشه‌ها و آموزه‌های «کارلوس کاستاندا» بر دوازده کتاب وی قرار گرفته، که بر حسب ترتیب تاریخی که خود بر آن تأکید می‌کرد، مورد تحلیل واقع شده است. محور اصلی اندیشه‌های عرفان اسلامی و «مولانا» نیز بر مثنوی معنوی و غزلیات شمس تکیه دارد و نیز نیم نگاهی به فیه ما فیه خواهد داشت. در این راستا نگارنده کوشیده است تا با روش محتوا محور، مضامین ناب عرفان اسلامی را با عرفان سرخپوستی تولتک، در بوته آزمایش و مقایسه، بسنجد و در این سنجش علی‌رغم اینکه به همسویی‌ها و همسانی‌های این دو عرفان، اشاره و تأکید می‌کند، بیش از پیش به اهمیت و ارزش عرفان اسلامی در برابر دیگر عرفان‌ها و مکتب‌های فکری جهان، صحنه بگذارد. به گونه‌ای که عرفان «مولانا» و عرفان اسلامی را در مقایسه با عرفان سرخپوستی و دیگر عرفان‌های جهان، همچون آفتاب بیکرانی برمی‌شمرد که اندیشه‌های عرفانی دیگر در برابرش همچون سایه‌ای نشأت گرفته از نور آن در پناه آن سوسو می‌زنند؛ و این‌گونه به مخاطبین چنین عرفان‌هایی، نهیب می‌زند که مبادا سرچشمه الوهی سفر به ماوراء ملکوت یعنی عرفان اسلامی را رها کنند و به قندیل‌های معنوی محدود و گاه تصنعی برساخته ایشان چنگ زنند.

## فصل اول

### کلیات

#### 1-1 تبیین مسأله پژوهشی

عرفان در اصطلاح راه و روشی است که طالبان و مشتاقان حق برای وصول به حقیقت و مکاشفه مراتب غیب برمی‌گزینند. میان ملت‌های مختلف، این شناسایی گرچه در اصول مشترک است اما به طرق مختلف طی می‌گردد؛ گاه از فعل به صفت و گاه از صفت به ذات که مخصوص به خاصان انبیاء و اولیاء است. این معرفت شهودی، برای کسی جز مجذوبان حق دست نمی‌دهد، مگر به سبب عبادتی سخت و ریاضتی مداوم و پاک و آماده ساختن دل و جان. بدین گونه عرفان یا سیر و سلوک مبنی بر مکاشفه، همواره از اهمیت خاصی برخوردار بوده و هست و در میان ملل و مذاهب مختلف پیروان فراوانی داشته است.

پژوهشگران و محققان معرفت عرفانی پیوسته کوشش‌های فراوانی در حوزه عرفان نظری و عملی یعنی تفسیر جهان و انسان، سیر و سلوک و وصول و فنا و نیز چگونگی بیان ضوابط و روش‌های کشف و شهود؛ داشته‌اند که نمود عینی آن را در اشعار شاعران و عارفان نامدار پهنه زبان و ادب فارسی می‌توان مشاهده کرد. «بعد از «عطار» شعر صوفیه به اوج ناشناخته‌یی دست یافت که «جلال‌الدین محمد بلخی» آن را تسخیر کرد و بعد از وی نیز همچنان برای تمام



قرون و نسل‌های انسانی یک قله تسخیرناپذیر و خاص او ماند. مثنوی عظیم «مولانا جلال‌الدین» که در واقع حاصل تمام معارف و تجارب صوفیه اسلامی است تنها از حیث کمیت دو برابر «کمدی الهی» «دانته» و یا به اندازه مجموع دو منظومه «ایلیاد» و «اودیسه» یونانی است اما از حیث کیفیت چنان اوج و عظمت روحانی بی‌نظیری را ارائه می‌کند که در تمام قله‌های بزرگ شعر انسانی جلوه و شکوه دسترس‌ناپذیر و خیره‌کننده دارد.» (زرین کوب، 1386: 273)

مولانا خود به تأکید بیان می‌دارد که داستان‌های مثنوی معنوی اش نقد حال است. در حقیقت این نقد حال، ادراک و احساس عارف و سالکی است که سال‌ها لا به لای اوراق اهل‌قال و از راه تعلیم و مطالعه کتب با آنچه در مسائل مطلوب اهل نظر، خدا، جهان، انسان، اخلاق و مرگ و ... وجود دارد، انس و آشنایی یافته و طبیعی است که در شور و وجد او همانند سیلی خروشان یا گدازه‌های آتشفشان از دل و جانش فوران می‌کند و در ابیات مثنوی یا غزل‌هایش تبلور می‌یابد و طبیعی است که همواره به منزله نشانه‌هایی از تفکری بلند و بازآموده، جاودانه مانده باشد.

«در هر حال مثنوی یک نوع سفرنامه روحی یا روحانی مولانا است که ماجرای احوال او را در برخورد با تجارب عارفان بیان می‌کند و جنبه حماسی که در مثنوی هست نیز از همین جا است. این کتاب در واقع یک اودیسه معنوی است که تمام ماجرای یک سلوک روحانی را از آنجا که سالک از نیستان دور می‌افتد تا جایی که با خالی گشتن از خویش، خود را بال‌ب‌دمساز جفت می‌کند و شایسته نوحه الهی می‌یابد، ضمن یک رشته تفکر عرفانی بیان می‌کند و این تفکر که در حقیقت خودآگاهی و هشیاری روح در بازگشت از ورطه استغراق و فنا است رشته‌ای است بی‌انقطاع از خاطرات و هیجانات و حتی استدلال‌ها که جای جای، حکایات و امثال آنها را متوقف می‌کند، تصویر و تزیین می‌نماید و همه جا تا پایان بی‌پایان کتاب خواننده را در مرور بر این ماجرای بازگشت، راهنمایی و همراهی می‌کند.» (همان: 305\_304)

بررسی سفرنامه روحانی و سیر و سلوک معنوی مولانا سرمایه‌ای است جهانی و جاودانه و موجبی است برای تطبیق اندیشه‌های عرفان اسلامی با دیدگاه‌های عرفانی سالکان دیگر سرزمین‌ها و شخصیت‌ها و شیوه‌هایی از خاور دور، اروپا، آمریکای مرکزی، جنوبی، مکزیک و برزیل که از این میان «ناوال کارلوس کاستاندا» شاخص این تحلیل به شمار می‌آید.

مجموعه کتاب‌های دوازده‌گانه «ناوال کارلوس کاستاندا» در شمار تأثیرگذارترین آثار معرفتی، رازآمیز و معنوی معاصر است. کتاب‌های فوق شرح سیر و سلوکی معنوی است که به طور عملی حیطه تکاملی سالک را آنگونه که در عرفان سرخپوستان مکزیک مطرح است، تصویر می‌کند.

در ابتدای راه «کاستاندا» دانشجوی دکتری رشته مردم‌شناسی، برای مطالعه گیاهان طبی و روانگردان سرخپوستان مکزیکی، وارد مکزیک می‌شود تا تحت راهنمایی‌های طبیعی سرخپوست و داروشناس، که در حد استادی با این نوع گیاهان آشناست، تحقیقات خود را دنبال کند. به سبب حوادثی پیش بینی نشده این سیر علمی تبدیل به سیر و سلوکی معنوی می‌گردد و پیرمرد طیب در مقام استادی عارف، «کارلوس کاستاندا» را به طی طریق عارفان و صاحب‌دلان می‌کشاند و به سمت و سوی سوق می‌دهد که در جریان این 12 جلد کتاب، خواننده جزئیات سلوک نویسنده (کارلوس کاستاندا) را به وضوح نظاره می‌کند و درمی‌یابد که یک سالک سرخپوست در نظام عارفانه‌اش چه اعمالی را انجام می‌دهد و جهان را چگونه تفسیر می‌کند.

حدود 750 سال زمان و نزدیک به 20 هزار کیلومتر آن سوتر، سرنوشت «کارلوس کاستاندا» در جریان برخورد با پیری به نام «دون خوان» که مسیر زندگی‌اش را به کلی متحول نمود؛ مشترکات فراوانی با سیر زندگی «مولانا جلال‌الدین محمد بلخی» دارد که او نیز به پیری به نام «شمس تبریزی» برمی‌خورد و از آنجاست که مولانا، مولانای شاعر، عارف و شیدا می‌گردد.

پژوهش حاضر مطالعه‌ای است برای یافتن مشترکات، مشابهت‌ها و تفاوت‌های بارز در مقایسه تطبیقی شیوه‌های سلوک و عرفان در جهان‌بینی و زندگی این دو اندیشمند بزرگ، یکی از شرق عالم و دیگری از مغرب زمین.

موضوعات و مضامین مختلف و قابل طرح و بررسی در جای‌جای نوشته‌ها و سروده‌ها و اندیشه‌های هر یک موج می‌زند از جمله: 1. وحدت وجود و وحدت (شهود) 2. جاندار پنداری موجودات 3. اتصال با روح اشیاء و گیاهان 4. شناور بودن در روح و یا فیض ازلی (اقدس) 5. نقش ریاضت و مبارزه بیرونی و درونی 6. تضاد در عالم طبیعی و عالم انسانی 7. ابعاد مختلف انسان و توانمندی‌های بی حد و اندازه‌اش 8. لایه لایه بودن انسان و جهان 9. تفاوت‌های عرفان اسلامی و عرفان در امریکای لاتین 10. لزوم حضور پیر یا مراد در طی طریق سیر و سلوک عرفانی 11. تفسیر انسان در مقام شدن 12. ضرورت گذشتن از غفلت، شراب، زندگی کمی و تجملی 13. ترک خودی 14. تکیه بر ذکر و تبدیل ذکر به عادت خلاق و ...

بدین منظور نگارنده می‌کوشد تا در بررسی تحلیلی آثار این دو اندیشمند به تبیین و تطبیق اندیشه‌ها و خطوط فکری هر یک پردازد و به مشترکات عرفان اسلامی و امریکای لاتین در چشم انداز عرفان و سیر و سلوک عملی و نظری دست یابد. پیش از این پژوهش بزرگانی چون شیمل، ایزوتسو، شایگان و دیگران در راه عرفان تطبیقی گام‌هایی برداشته‌اند و این اثر از

این شیوه‌ها به ویژه روش اندیشمندانه ایزوتسو در مطالعه تطبیقی صوفیسم و تائوئیسم بهره برده و می‌کوشد تا شیوه او را در مقایسه جهان‌شناسی، انسان‌شناسی، مکاشفات، تجربیات روحی و مباحث عمده عرفان نظری و عملی دنبال نماید.

## 1-2 عرفان، گنوستی سیزم و میستی سیزم

در ادبیات ایران، عرفان و عارفان از گذشته دور مورد توجه خاص بوده و عارف پیوسته از احترام و ستایشی ویژه برخوردار بوده است. معمولاً در جامعه کنونی ایران، عرفان واژه‌ای آشنا و مانوس به شمار می‌آید تا آنجا که هر مفهومی را که بخواهد معنوی و بزرگ جلوه دهند و ادراک یا حالی را برتر و ورای احوال عادی ارائه نمایند، آن را عرفانی می‌نامند. هر چند واژه عرفان، عربی است و وابسته به ادبیات اسلامی می‌نماید، لیکن مفهوم آن به صورتی خاص جدای از این نسبت‌ها، دارای ریشه‌ای چندین هزار ساله است.

عرفان از معرفت و به معنای شناخت و آگاهی باطنی و بی واسطه است؛ عارف را می‌توان صاحب معرفت شهودی و علم حضوری یا در حقیقت، آگاه و بصیر و واقف به اسرار تعریف کرد. نزدیک‌ترین واژه‌ای که به این مفهوم در ادبیات قدیم غرب به کار برده شده است، کلمه یونانی «گنوزیس Gnosis» است که به معنای شناخت باطنی یا همان معرفت بوده است. در ادبیات یونان قدیم، مغروق شدن در اسرار حقیقت و الوهیت و یا معرفت الهی و مکاشفه‌ای، «گنوزیس» نامیده می‌شد.

در اوایل مسیحیت، گروه‌های مختلف در سرزمین‌های تحت تأثیر فرهنگ یونانی (هلنیسم) خود را «گنوستیکوی Gnostikoi» یا صاحب معرفت نام نهادند. آنها معتقد بودند که عارف = گنوستیکوس = Gnostikos، به وسیله معرفت باطنی و شهودی، می‌تواند به حقیقت دست یابد. و شاید تنها صاحبان معرفت، دارای روح علوی و آسمانی هستند، یعنی کسانی که در شرق و غرب عالم دستیابی به اسرار باطنی را محصول ریاضت‌های سخت و گذشت‌های فراوان می‌شمارند. این دسته مشهور به روحانیون و معنویون در مقابل مادیون لقب گرفتند. در جهان‌بینی این عارفان مسیحی و یا همزمان با ظهور مسیحیت، معرفت شهودی وسیله اتحاد با خدا، پدر ملکوتی، نور مطلق و ... و یا منشأ و مبدأ روح علوی می‌گردید. در ادبیات غرب، این مکاتب را به نام «گنوستی‌یزم Gnosticism» می‌شناسند.

«عمر مذاهب گنوسی بسیار کوتاه بود و در اثر مخالفت‌های شدید روحانیت کلیسای مسیحیت که پیروان این مذاهب را مرتد و رافضی می‌نامیدند، به نابودی محکوم شدند. در کنار واژه گنوزیس، اصطلاح دیگری در ادبیات یونان رواج داشت که دارای مفهوم کلی‌تری بود و شامل عرفان نیز می‌شد. «مستی سیزم Mysticism» که آن را می‌توان، رازدانی توجیه کرد،

اصطلاح کلی برای مذاهب و جهان‌بینی‌هایی بود که به شکلی درون‌نگری، مراقبه و مکاشفه را وسیلهٔ درک و کشف حقیقت و رستگاری می‌دانستند. با این توجیه میسستیک یا اهل سرّ و راز که به کمک علم باطن به کشف حقیقت پی برده است، با عارف به مفهومی که قبلاً بیان شد (آگاه و بصیر و واقف به اسرار) تفاوتی اصولی نخواهد داشت.» (آشتیانی، 1372: 9\_10)

این جهان‌بینی‌ها و پیروان آنها نه تنها راه زوال نپیمودند بلکه به خصوص در اروپا و آمریکا که تا قبل از قرن بیستم زمینهٔ چندان مساعدی برای نشر و توسعهٔ این گونه افکار وجود نداشت، از رشد و جاذبهٔ فراوانی برخوردار شدند.

### 1-3 شمنیسم یا ساحری

شمنیسم پدیده‌ای جادویی \_ مذهبی است که در آسیای مرکزی و شمالی، بقایای آن بیش از مناطق دیگر مشاهده می‌شود. واژهٔ شامان (شمن) از اصطلاح «تونگوزی»<sup>6</sup> (Tunguse) گرفته شده است ولی ریشهٔ آن از کلمهٔ «پالی سامانا» یا «سمنه» (Samana) که سانسکریت آن «شرامانا» یا «سرمنه» (Saramna) است گرفته شده است. روحانیون بودایی را نیز در قدیم «سمن» می‌نامیدند. این مقام در بین سغدیان و در بین مغولان و ترک زبانان سبیری است. (ر.ک: آشتیانی، 1372: 20)

در آثار مردم‌شناسی، شمنیسم را نظام اعتقادات برخی از مردم شمال آسیا و همچنین در میان پاره‌ای از بومیان قبایل سرخپوست امریکای شمالی، وصف کرده‌اند که مدعی هستند دنیای نادیدنی، متشکل از نیروهای ارواح نیاکان، چه خیر و چه شر در اطراف ما پراکنده است و نیروهای ارواح می‌تواند توسط اعمال کارورزانی فراخوانده یا کنترل شود که واسطهٔ بین قلمروهای طبیعت هستند. همانا «دون خوان» ناول و مرشدی است که واسطه‌ای میان دنیای عادی زندگی روزمره و دنیای نادیدنی قرار گرفته است.

از نظر جغرافیایی «شمنیسم به ظن قوی دین ابتدایی کلیهٔ اقوام و گروه‌های نژادی مغول و تاتار بوده است که در اورال آلتائی و سراسر آسیای مرکزی و سبیری و مغولستان پراکنده بوده‌اند و حتی اعتقاداتی مشابه به شمنیسم بین اسکیموها و سرخپوستان آمریکای شمالی و بومی‌های استرالیا و مالزی مشاهده شده است. دین شمنی را به علت تسلطی که به نیروهای روانی داشته و به سبب اینکه ارواح پلید را از جسم آدمی دور می‌ساخته و می‌کوشیده تا به بیماری‌های روان انسانی درمان بخشد، دین پزشک مردان (Medecine\_men) نیز گفته‌اند.» (شایگان، 1389: 637\_638)

<sup>1</sup>. رسته‌ای از قبایل اسکیموی مغول نژاد سبیری.